

آثار باقی مانده از رهبران حزب، اسناد، گزارش ها، طرح برنامه های حزب توده ایران و مقالاتی تفسیری بر آنها را، تا پیش از یورش به حزب توده ایران، بعنوان یک وظیفه توده ای دوباره بخوانیم!

مشی "راه توده" مشی "حزب توده ایران" است!

برخورد حزب توده ایران با مذهب و نیروهای مذهبی، بر خلاف همه تبلیغاتی که دشمنان حزب ما عنوان می کنند و آنرا نوعی اپورتونیزم می دانند، از فردای پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ و قرار گرفتن مذهبپوین ایران در قدرت شکل نگرفت. این برخورد، که سیاست حزب ما در برابر مذهبپوین به قدرت رسیده در جمهوری اسلامی از دل آن بیرون آمد، یک برخورد علمی و مدون بود و هست، که رویدادهای تلخ سال های پس از پیروزی انقلاب و یورش به حزب توده ایران، نه می تواند و نه باید، در اساس آن خللی وارد آورد. بینشی که بنیان حزب توده ایران، براساس آن و با شناخت جامعه ایران شالوده ریزی شد. ریشه بسیاری از اشتباهات کنونی در مشی و سیاستی که نشریه "نامه مردم" آنرا لجوجانه و علیرغم همه واقعیاتی که روی می دهد، پیگیری می کند، در همین خلل در باور توده ای نهان است!

آنچه را در زیر می خوانید، در سال ۱۳۵۴، که کوچکترین نشانه ای از سقوط نظام شاهنشاهی مشاهده نمی شد و هیچ یک از روحانیون به قدرت رسیده در جمهوری اسلامی، نیز تصور حکومت و دولتمداری را در سر نداشتند و اغلب دولتمردان کنونی جمهوری اسلامی هم طلبه های جزء در مدارس علوم دینی قم و... بودند از "رادیو پیک ایران بانگ رسای حزب توده ایران پخش شد. این مقاله، که به قلم زنده یاد جوانشیر" (مهندس فرج الله میزانی) تهیه شده بود، بعدها در نشریه "آرمان"، ارگان سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران (سال ۵۶) نیز باز انتشار یافت.

این امر تاسف بار است، که امروز چنین مقاله ای، نه خطاب به نیروهای مذهبی، بلکه برای جلب توجه و دقت برخی از توده ایهای خارج از کشور، باید بازانتشار یابد، تا وقتی به یاد آورند توده ای کیست و چه بینشی باید داشته باشد. راه توده، با تعهدی توده ای، نسبت به میراث گرانقدر یگانه ای که از شهدای حزب توده ایران و قربانیان یورش ناجوانمردانه به حزب ما و قتل عامل رهبران و کادرهای ارزنده آن در تاریخ مبارزات انقلابی مردم ایران و جنبش چپ ایران باقی مانده است، سیاست و مشی خود را پنی می گیرد. سیاست حضور در کنار مردم، در جریان انتخابات اخیر ریاست جمهوری و مجلس پنجم، از دل همین سیاست و بینش بیرون آمد!

درس هائی که دوباره باید آموخت!

در گذشته ای نه چندان دور، برخورد به مذهب و دارندگان عقاید مذهبی، چه در عرصه مبارزه ایدئولوژیک و چه بخصوص در عرصه مبارزه سیاسی، بی نهایت خشن بود. قدرتمندان و ستمگران جهان برای تحکیم پایه های قدرت خویش و غارت هر چه وسیع تر و شدیدتر توده های ستمکش و آسیب کردن ملل دیگر، دین و مذهبی را که خود ظاهرا پذیرفته بودند و چه بسا کمترین اعتقادی هم به آن نداشتند، بهانه قرار می دادند تا به شدیدترین و حیوانی ترین طرق، مخالفین خویش را سرکوب کنند. تکفیر مذهبی امری طبیعی تلقی می شد و همین قدر که کسی عقیده مذهبی، خلاف مذهب حاکم داشت، خونش

حلال به حساب می آمد. کمتر کسی در این فکر بود که مذهب را به مثابه یک پدیده اجتماعی عمیقاً بررسی کند و طرز رفتار انسانی نسبت به میلیون ها انسان زحمتکش معتقد به مذهب را بیابد.

در سده های اخیر، طبقه نواخته بورژوا، که با فئودالیسم در افتاد و می خواست زمام حکومت را به طور کامل و بلا منازع به دست گیرد، شعار جدا کردن مذهب از سیاست را به میان آورد، تا قدرت کلیسا را که در خدمت فئودالیسم بود بشکند. اندیشه پردازان وابسته به بورژوازی نیز به همین قصد به نبرد ایده ای علیه مذهب برخاستند. اما هم نبرد سیاسی و هم نبرد اندیشه ای بورژوازی با کلیسا، خشن، بی رحمانه و در عین حال سطحی بود.

در دوران اوج بورژوازی، زمانی که این طبقه هنوز مترقی و بالنده بود، اندیشه پردازان این طبقه توانستند برخی نظریات درست و علمی درباره مذهب بیان کنند، اما حتی بهترین آنان هم به علت محدودیت طبقاتی نتوانستند ماهیت واقعی مذهب را درک نمایند و شیوه صحیح رفتار با انسان های زحمتکش معتقد به مذهب را بیابند. بسیاری از آنان تنها به جانب معرفتی مذهب توجه کردند.

دولت های بورژوازی نیز به نوبه خود برای شکستن مقاومت روحانیون هوادار فئودال ها دست به اقدامات خشن بوروکراتیک می زدند، کلیساها را می بستند، مومنین را مورد فشار قرار می دادند و چه بسا کار را به کشتار توده ها می کشاندند. نمونه های این گونه جنایات از جمله در انگلستان، فرانسه و آلمان فراوان است. کاریکاتور این گونه اقدامات بوروکراتیک ضد مذهبی را می توان در رفتار رضا شاه با مذهب، در جنایت مسجد گوهرشاد، پاره کردن چادر پیر زنان و در مستراح انداختن عمامه و دستار روحانیون مشاهده کرد.

رفتار اندیشه پردازان بورژوازی و دولت های بورژوازی با مذهب در دوران تحکیم قدرت، سپس بویژه در دوران افول بورژوازی از ریشه تغییر کرد. در این دوران، بورژواها خود به سازندگان و تبلیغ کنندگان خرافات تبدیل شدند و سوادگری با مذهب را نیز به انواع سوادگری های خویش افزودند، که خود بحث جداگانه ایست.

در قطب مقابل اندیشه پردازان بورژوا و عملاً به عنوان جزء و بخش مکمل آن، باید از اندیشه های آتاریشیستی و چپ نمایانه یاد کرد، که خود را متکبران، دانشمندترین دانشمندان و ماتریالیست ترین ماتریالیست های جهان قلمداد می کنند، ولی در واقع امر نه چیزی از ریشه مادی مذهب می فهمند و نه می توانند کمکی به دفع خرافات و نجات زحمتکشان برسانند.

آتاریشیست ها مدعی اند که باید به مذهب اعلان جنگ داد و معتقدات مذهبی توده ها را به مسخره گرفت. آنان که خود را سوسیالیست و حتی کمونیست می نامند، خواستار آنند که مذهب قدغن شود و در مساجد و کلیساها گل گرفته شود. آن ها طلب می کنند که احزاب کارگری در میان انبوه این آشفته فکری ها و خشونت های انسانی، در برنامه های خود خدانشناسی و جنگ با مذهب را بگنجانند.

در برابر همه انواع ریاکاری های مذهبی، روش های جنایتکارانه بوروکراتیک دولت های بورژوازی و تعصب عبوس و بسی محتوی و کاملاً زیانبخش آتاریشیستی، تنها مارکسیسم و لنینیسم است که ماهیت مذهب را به درستی درک می کند و درباره رابطه احزاب کمونیست و دولت های سوسیالیستی با مذهب و زحمتکشان مذهبی روش صحیح، علمی و انسانی ارائه می دهد.

مارکسیسم و لنینیسم برای مذهب، به عنوان شکلی از آگاهی اجتماعی، دو ریشه قائل است: یکی ریشه معرفتی و دیگری ریشه اقتصادی-اجتماعی که پایه آن مناسبات تولیدی است. بنابراین برخورد به مذهب نیز باید از همین دو جانب، یعنی از جانب علمی و از جانب اجتماعی باشد. احزاب کمونیست قبل از هر چیز برای بالا بردن آگاهی علمی توده ها باید بکوشند و مهم تر از آن، انجام انقلاب اجتماعی و تغییر مناسبات تولیدی، یعنی از میان بردن ستم طبقاتی است.

در این باره، مجادله انگلس با یکی از مدعیان دروغین هواداری از سوسیالیسم و ماتریالیسم شنیدنی است. این مدعی هواداری از سوسیالیسم، که یک پروفیسور آلمانی به نام دورینگ بود، در میان انواع نظریات نادرست، از جمله اعلام می کرد که در جامعه سوسیالیستی، باید مذهب را قدغن کرد. انگلس کتاب معروفی علیه دورینگ، زیر عنوان آنتی دورینگ نوشته است. در این اثر، انگلس در مورد به اصطلاح ممنوع کردن مذهب به دورینگ می تازد و می گوید که قدغن کردن مذهب کار سوسیالیست ها نیست، کار دیکتاتورهای نظیر، بیسمارک است. ما در ایران می توانیم بگوئیم که کار امثال رضاخان و سپهبد احمدی است. انگلس در این اثر تحلیل عمیقی از ریشه های معرفتی و اجتماعی مذهب به دست می دهد و می گوید که گاز کمونیست ها و طبقه جامعه سوسیالیستی قبل از هر چیز تغییر مناسبات تولیدی، محور ستم طبقاتی

و البته روشنگری علمی است و نه انداختن ژاندارم و پلیس به میان هواداران مذهب.

لنین، که بارها به همین اندیشه انگلس برگشته، ضمن سخنرانی در کنگره زنان کارگر، در نوامبر سال ۱۹۱۸، یعنی پس از انقلاب اکتبر، کمونیست‌ها را از توهین کردن به احساسات مذهبی توده‌ها جدا برحذر می‌دارد و می‌گوید:

«عمیق‌ترین ریشه خرافات مذهبی در فقر و جهل است. وظیفه ما این است که این دو، یعنی فقر و جهل را ریشه کن کنیم.»

در اینجا لنین آن فکر اصلی و آن جهت اصلی فعالیت را که باید راهنمای مارکسیست-لنینیست‌ها باشد، بیان می‌کند: کار ما، وظیفه اصلی ما، از میان برداشتن فقر، تامین زندگی بهتری برای توده‌ها، محو ستم طبقاتی، با سواد کردن و روشن کردن آنهاست و نه توهین به احساسات مذهبی آنان، که جز زیان حاصلی نمی‌دهد و کمکی به تکامل جامعه نیست.

بنیان‌گذاران مارکسیسم-لنینیسم، در راهنمایی‌های خود به این نکته اساسی توجه دارند که مارکسیسم-لنینیسم یک به اصطلاح علم خالص، یک علم برای علم نیست، دانش انقلاب و تحول بنیادی جامعه، دانش رهائی پرولتاریا و همه زحمتکشان از قید انواع ستم‌های اجتماعی و اقتصادی است و زمانی که جامعه از ریشه عوض شد، همه نهادها و تصورات روبنایی آن نیز عوض خواهد شد. بنابراین، امر درجه اول عبارتست از فراهم آوردن زمینه انقلاب اجتماعی، که رکن اصلی آن نیز وحدت نیروهای انقلابی است. کسی که به جای تغییر زیربنای مادی جامعه، با وصای بوروکراتیک و یا با جنجال زینبخت تبلیغاتی می‌کوشد تصورات مردم را تغییر دهد، اصلا ماتریالیست نیست و کسی هم که به جای تدارک انقلابی و قبل از همه تامین وحدت در صفوف پرولتاریا به انواع وسائل، و از جمله با دامن زدن به اختلافات مذهبی در تفرقه نیروها می‌کوشد، ضد انقلابی است، ولو اینکه خود را در حرف بزرگترین انقلابی معرفی کند.

در این باره، اظهار نظر مارکس علیه باکونین آنارشیزم بسیار آموزنده است. باکونین که خود آموزش فلسفی ماتریالیسم دیالکتیک را به طرز شکسته بسته‌ای از مارکس و انگلس آموخته بود، در تند روی کار را به جانی می‌رسانید که مدعی می‌شد مارکس و انگلس مترجمند، زیرا حاضر نیستند خدانشناسی و جنگ علیه مذهب را در برنامه انترناسیونال اول بنویسند. مارکس و انگلس در واقع نیز حاضر به چنین کار ابلهانه‌ای نبودند، زیرا کشف ماتریالیسم دیالکتیک و تبلیغ آن در میان توده‌ها، یعنی بحث علمی و آموزش یک چیز است و تحمیل چنین عقیده‌ای به زور اساننامه و برنامه به هر کارگر و مبارز انقلابی کاملاً چیز دیگر. مارکسیسم برای متحد کردن صفوف پرولتاریا در قبال سرمایه، برای گردآوری ستمکشان در برابر جباران روزگار است و نه برای تفرقه افکنی.

انگلس در نامه‌ای که به یکی از اعضای فعال انترناسیونال اول در ایتالیا نوشته است، اختلاف خود و مارکس را با باکونین در این مسئله چنین توضیح می‌دهد:

«باکونین می‌خواهد که ما آته نیسم، یعنی بی دینی را در برنامه انترناسیونال وارد کنیم. اما وارد کردن این گونه مطالب سبب می‌شود که صفوف پرولتاریای اروپا به جای اتحاد دچار تفرقه شود. در حالی که هدف مارکس و من متحد کردن پرولتاریاست.»

انگلس اضافه می‌کند:

«باکونین با مخلودیت فکری ویژه قشریون اهمیت این امر را درک نمی‌کند»

لنین در اثر خود «سوسیالیسم و مذهب» به بغرنجی مسائل اجتماعی، به پیچیدگی نسج جامعه اشاره می‌کند و توجه می‌دهد که نمی‌توان مسئله مذهب را بطور مجرد، ایده آلیستی و تنها در مقطع عقل، یعنی به طور خلاصه جدا از مبارزه طبقاتی مطرح ساخت. ساده لوحانه است اگر تصور کنیم که در جامعه پر از ستم طبقاتی، تنها با موعظه و توضیح روشنگرانه می‌توان بر خرافات مذهبی فائق آمد. این مسئله تنها در مقطع مبارزه طبقاتی قابل حل است.

لنین می‌نویسد:

«اگر پرولتاریا در مبارزه خویش علیه نیروهای سیاه سرمایه‌داری روشن نشود، او را با هیچ کتاب و با هیچ موعظه‌ای نمی‌توان روشن کرد. وحدت در این مبارزه واقعا انقلابی طبقه ستمکش، برای ساختن بهشت بر روی زمین، برای ما مهمتر است، تا وحدت نظر پرولترها در باره بهشت آسمانی. به این دلیل است که ما ممانعت نمی‌کنیم پرولترهائی که این‌ها را باقیای از معتقدات گذشته را حفظ کرده‌اند به حزب ما نزدیک تر شوند. نباید هم ممانعت کنیم. ما همواره جهان بینی علمی خود را تبلیغ خواهیم کرد، مبارزه با ناپیگیری‌های

برخی «مسیحیان» هم ضروری است، ولی این امر به هیچ وجه بدان معنی نیست که مسئله مذهب را به مسئله درجه اول بدل کنیم، که در واقع چنین نیست. این بدان معنی نیست که مبارزه نیروهای واقعا انقلابی اقتصادی و سیاسی را به خاطر نظریات درجه سوم و بی معنی دچار تفرقه سازیم»

لنین، از عناصر آگاه پرولتری دعوت می‌کند که بحث درباره مذهب و معتقدات مذهبی توده‌ها را در برابر نبرد انقلابی، به مثابه یک مسئله درجه دوم بنگرند. مهم این است که پرولتاریا در صف واحد در اعتصاب شرکت کند، در نبرد علیه سرمایه، در نبرد علیه رژیم پلیسی به میدان آید.

چنین است نظر بنیانگذاران مارکسیسم-لنینیسم درباره مذهب و رابطه حزب طبقه کارگر و دولت سوسیالیستی با مذهب.

طی بیش از صد سالی که از پیدایش مارکسیسم گذشته تاکنون، هزاران هزار کمونیست و معتقد به مارکسیسم-لنینیسم به دست رژیم‌های اوتوچاگی، که روحانی نمایان مرتجع مدافع آن‌ها بوده‌اند، به فجیع‌ترین وجهی به قتل رسیده‌اند. در کشور ما نه فقط داشتن افکار کمونیستی ممنوع است، بلکه کمونیست‌ها و هواداران مارکسیسم-لنینیسم را هر روزه به زندان می‌اندازند، شکنجه می‌دهند و می‌کشند. چنین است گوشه‌ای و فقط گوشه‌ای از واقعیت، که دستگاه تبلیغاتی رژیم (شاهنشاهی) و روحانی نمایان مدافع سازمان امنیت و خادمین امپریالیسم در کشور ما آن را تحریف می‌کنند تا ستم طبقاتی و اسارت ملی ما را جاویدان سازند.

حزب توده ایران

حزب توده ایران، حزب طبقه کارگر ایران است و از نخستین روز پایه گذاری، آموزش مارکسیسم-لنینیسم را راهنمای خویش قرار داد. به همین دلیل هم نخستین سازمان سیاسی ضد توده‌ای که به رهبری سید ضیاء الدین طباطبائی و با پشتیبانی امپریالیسم و ارتجاع داخلی تشکیل شد، کوشید تا روی احساسات مذهبی ناآگاه‌ترین قشر زحمتکشان انگشت بگذارد، خود را مدافع سینه چاک اسلام و حزب توده ایران دشمن دین و مذهب معرفی نماید.

حزب توده ایران، در آن سال‌ها، در برابر این تبلیغات زهرآگین، توده‌های ستمکش را با این واقعیت آشنا کرد که جامعه ایران در اساس خود به طبقات اجتماعی، به ستمگران و ستمکشان، به عاملین امپریالیسم و مدافعین استقلال کشور تقسیم می‌شود و نباید ستمگر و ستمکش را به پناه، این که در هو مسلمانند در یک سنگر گذاشت و در صف ستمکشان به سود ستمگران بر سر مسائل مذهبی تفرقه افکند. حزب توده ایران به توده‌ها توضیح داد که آن چه اهمیت درجه اول دارد، اتحاد نیروهای ملی علیه نیروهای امپریالیستی، اتحاد نیروهای دموکراتیک علیه استبداد و اتحاد زحمتکشان علیه مناسبات جبارانه طبقاتی و برای نوسازی بنیادی جامعه است. تجربه زندگی مبارزان و زحمتکشان را متوجه و متقاعد می‌کرد که حزب توده ایران در مسئله مذهب و در رابطه با مبارزان معتقد به مذهب، سیاستی اصولی دارد و نه سیاستی ظاهر سازانه، حسابگرانه و زود گذر. به همین جهت هم صدها هزار نفر از کارگران و زحمتکشان ایران، از مذهبی و غیر مذهبی در زیر پرچم حزب توده ایران متشکل شدند... در کشور ما بیداری توده‌های ستمکش مذهبی و مبارزات محافل ملی و دموکراتیک اسلامی، مسائل نوینی را بوجود آورده است که اجرای هر چه دقیق‌تر و استوارتر سیاست اصولی حزب توده ایران را در زمینه مذهب ایجاب می‌کند. روشن است که بیداری توده‌های مذهبی و آمادگی محافل مذهبی برای مبارزه یکسان نیست. بسیاری از توده‌های ستمکش با حفظ اعتقادات مذهبی خویش، برای تحول بنیادی جامعه می‌رزمد و سازمان‌های سیاسی معینی نیز که به عنوان سخنگوی این قشرها به میدان نبرد پا می‌نهند از چنین تحولی حمایت می‌کنند. آنان تعالیم اسلامی را چنان می‌فهمند و چنان تفسیر می‌کنند که به معنای انجام یک انقلاب عمیق ضد امپریالیستی و دموکراتیک در جامعه ایران است، انقلابی که باید به هرگونه بهره‌کشی انسان از انسان پایان دهد.

در میان محافل مذهبی، البته گروه‌های دیگر و صاحبان عقاید دیگری هم هستند که به تحول بنیادی تا این حد اعتقاد ندارند، اما سلطه امپریالیسم و سلطه دیکتاتوری محمد رضا شاه را تحمل نمی‌کنند و آمانده‌اند که با آن در چارچوب معینی برزمد.

وجود این طیف وسیع محافل مذهبی می‌طلبد که حزب در هر مورد مشخص رفتار مشخص داشته باشد و از برخورد قالبی و خشک به محافل مذهبی، تحت این عنوان که همه آنها یکسانند، پرهیزد: از اینجاست که نه تنها سیاست عمومی حزب، بلکه سیاست مشخص درباره اتحاد با نیروهای غیرتوده‌ای، و از جمله نیروهای مذهبی نیز دارای مراحل و مدارج است. حزب توده ایران آماده است با هر کسی که گامی به جلو بردارد، متحد شود و این اتحاد به نسبت بزرگی گامی که برداشته می‌شود، عمیق‌تر و دراز مدت‌تر است. حزب توده ایران با هرگونه تفرقه افکنی، تحت هر عنوانی که باشد، و از جمله به

نام مذهب مبارزه می‌کند. سیاست اصولی حزب ما در مورد مذهب و معتقدان به مذهب می‌تواند و باید راهنمای عمل همه نیروهای میهن پرست، دمکرات و مترقی باشد.

روایه‌های "نامه مردم" و حقایق جامعه!

حضور سیاسی حزب توده ایران در میان مردم، شرکت فعال مبارزین توده‌ای در مبارزات مطالباتی و سیاسی آنها، و استفاده از همه امکانات موجود در جهت تجهیز و تشکل آنها برای پیشبرد این مبارزات و کوشش در راه بالا بردن سطح آگاهی و دانش و تجربه آنها، پیوند حزب را با توده‌ها حفظ کرده و توطئه ارتجاع و امپریالیسم برای سلب امکان شرکت ما در جنبش انقلابی را پیوسته خنثی ساخته است.

این تعریف دقیق زنده یاد "جوانشیر" از "مشی توده‌ای" و منبش و روش توده‌ای‌ها، که در "سیمای مردمی حزب توده ایران، با صادقانه ترین کلمات بیان داشته، هرگز نباید فراموش شود: «پیوند با توده‌ها در خمیره حزب توده ایران است. ما توده‌های زحمتکش را همانطور که هستند، با همه معتقدات مذهبی و غیر مذهبی، با همه فرهنگ و سنتی که دارند و تجربیاتی که کسب کرده‌اند و نتایجی که گرفته‌اند، درک می‌کنیم. ما به توده‌ها و ضرورت پیوند با آنها اعتقاد داریم...»

با توجه به ضرورت حفظ رابطه با توده‌ها بوده‌است، که حزب ما هیچگاه حمایت از مبارزات مردم را مشروط به تحقق هدف‌های عمده تاکتیکی و مرحله‌ای مورد نظر حزب و جنبش انقلابی ندانسته و همیشه در آنجا که توده‌ها بوده‌اند، فعالیت کرده‌است. این سیاست اصولی منحصر به فعالیت‌های حزب ما در سال‌های بعد از انقلاب بهمن ۵۷ نبوده، بلکه همیشه تاریخ حزب توده ایران را در برمی‌گیرد. بعنوان نمونه، حزب ما سی سال پیش ضمن مبارزه علیه رژیم شاه و حکومت کودتا، با توجه به اهمیت حمایت از مبارزات مطالباتی و سیاسی توده‌ها، بر این اعتقاد بود، که: «حزب علاوه بر مبارزه برای نیل به هدف‌های عمده انقلاب، برای یک سلسله هدف‌های تاکتیکی و یک سلسله شعارهای می‌بم که می‌تواند مبارزه‌اش را در جهت استراتژی تسهیل کند، مبارزه می‌کند... شعارهای می‌بم حزب ما در شرایط کنونی عبارتند از... مبارزه برای عفو عمومی زندانیان و تبعیدیان سیاسی، تأمین امکان بازگشت کلیه پناهندگان سیاسی از خارج به ایران، مبارزه برای اجرای پیگیر قوانین اصلاحی و رفرف‌ها، مبارزه برای دفاع و بسط بخش دولتی، مبارزه در راه حقوق حقه اجتماعی و مدنی و فردی زنان، مبارزه در راه تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی و تأمین حقوق فرهنگی خلق‌ها در ایران...» (حزب توده ایران و رسالت تاریخی آن، روزنامه "مردم" شهریور ۱۳۴۵)

سیاست و روش مردمی حزب ما، پیوسته از جانب نیروهایی که با اعتقادی به نقش توده‌های مردم در تحولات اجتماعی نداشته و یا قادر به کار صبورانه پیوند با توده‌ها نبوده‌اند، مورد بی‌مهری و تحریم قرار گرفته‌است. این بی‌مهری، در طول تاریخ از چپ و راست جریان داشته‌است. در دوران اوج مائوئیسم و عملیات مسلحانه گروه‌ها، که از ترور این و یا آن مهره حکومتی شاه نتوانست فراتر رود، مشی توده‌ای و کار صبورانه حزب ما با توده‌های مردم، اینگونه از موضع چپ زیر علامت سؤال قرار داشت: «یک کارگر ترجیح می‌دهد، که برای زندگی برای سربراه، عنصری بی‌علاقه به مسائل سیاسی باشد» (از جزوه ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا). امروز با نقاب چپ، اما از موضع راست، اینگونه با توده‌ها و مشی توده‌ای حزب ما ستیز می‌شود: «...توده زحمتکش متأسفانه در پائین‌ترین سطح شعور اجتماعی قرار دارد. حرکت ما برای استقرار هر نهاد، سوسیالیستی و هر عنصر از فرهنگ دمکراتیک و سوسیالیستی در جامعه سرمایه‌داری بر نیروی پیشرو و با فرهنگ جامعه تکیه دارد...» (بهار: کربمی از رهبران امروز اکثریت، کار شماره ۱۱۷). در ادامه همین بی‌مهری و گاه خصومت با مشی توده‌ای حزب ماست، که اکنون آقای شالگونوی از رهبران سازمان "راه کارگر" نیز در جمله به حرکت حزب ما با توده مردم در جریان انقلاب و پس از پیروزی آن را "رد عشق‌بازی با جمهوری اسلامی" تعبیر و تفسیر می‌کنند! (راه کارگر شماره ۱۴۳)

من بعنوان یک توده‌ای، متأسفانه شاهدیم که در سال‌های اخیر "نامه مردم" تحت تاثیر ستیز با مشی توده‌ای و احتمالاً با تصور نزدیکی با برخی نیروها و یا دادن برخی امتیازها، با هدف برخی نزدیکی‌ها، گام به گام از مشی توده‌ای و شناخته شده حزب توده ایران چنان فاصله گرفته‌است، که ادبیات و اصطلاحات و نوع نگرش آن به رویدادها، دیگر آشنا به نظر نمی‌رسد! در ادامه همین بیگانگی با مشی توده‌ایست، که "نامه مردم" از سیاستی مستقل و توده‌ای پیروی نمی‌کند، در مبارزات مردم خود را شریک نمی‌داند و تحریم و انزوا را پیشه کرده‌است. بدین ترتیب، تحریم انتخابات مجلس و تحریم انتخابات ریاست جمهوری، عملاً زمینه ساز و پیش در آمد تبدیل مشی غیر توده‌ای، به

برنامه و کارپایه "نامه مردم" شده‌است. گواه این نگرانی، طرح برنامه‌ایست که بنام حزب منتشر کرده‌اند. طرح برنامه تحت عنوان "برنامه حکومت دمکراتیک آینده" چنین می‌گوید: «به گمان ما نخستین گام چنین حکومتی، دعوت مجلس موسسان برای تنظیم و تصویب قانون اساسی و نهادهای حاکمیت نوین است... حزب توده ایران نظرات خود را در باره حکومت آینده... به شرح زیر در معرض افکار عمومی می‌گذارد.» (نگاه کنید به ضمیمه نامه مردم شماره ۴۹)

تهیه کننده طرح پیشنهادی سپس اساسی‌ترین اصول برنامه خود، درفش مبارزات زحمتکشان و مردم ایران و محور اساسی مبارزه سیاسی- طبقاتی جاری در درون کشور را به بهانه "برنامه حکومت دمکراتیک آینده" مهرو موم می‌کند. حکومتی که ظاهراً امیدوارند از درون جبهه واحدی شکل گیرد که وابستگان به نیروهای تشکیل دهنده آن، در خارج از کشور انحلال حزب توده ایران را تبلیغ می‌کنند! (نگاه کنید به مصاحبه شالگونوی در نشریه "راه کارگر")

به گواهی واقعیات غیر قابل انکار، که نمونه‌هایی از آن نیز گهگاه در "نامه مردم" منعکس می‌شود، کارگران، دهقانان، اقشار بینایی و حتی سرمایه‌داری ملی ایران و نیروها و شخصیت‌هایی که منافع آنها را نمایندگی می‌کنند، درگیر مبارزه سیاسی، طبقاتی بر محور خواست‌های مشخص پیرامون تحقق آزادی‌ها و حکومت قانون، توقف سیاست‌های تولیبرالی تعدیل اقتصادی، توقف واگذاری واحدهای تولیدی عمومی به بخش خصوصی، نظارت دولت بر بازرگانی خارجی، تدوین قوانین عادلانه تر و مترقی مالیاتی، اجرای اصول قانون اساسی درباره اقتصاد سه بخشی، آموزش رایگان، حقوق فردی و مدنی زنان و... هستند. خواست‌هایی که منعکس کننده اهدافی هستند که حزب ما بیش از نیم قرن برای تحقق آنها مبارزه کرده و در ذهن دوست و دشمن، برنامه حزب توده ایران را تداعی می‌کند.

در ادامه همین بیگانگی با مبارزه مردم در داخل کشور است، که "نامه مردم" در طرحی که منتشر ساخته، حتی شعار سوسیال (یارانه) مرکزی بر مایحتاج عمومی را که خواست میلیون‌ها ایرانی است و با زندگی روزانه، تغذیه و سلامت جسمی کودکان آنها سرو کار دارد و اکنون یکی از عرصه‌های مقاومت مردم در برابر یورش طرفداران تعدیل اقتصادی است، را تحت عنوان یکی از اهداف "برنامه حکومت آینده" از صحنه خارج می‌کند!

بدین ترتیب، تهیه کنندگان طرح پیشنهادی به این واقعیت توجه ندارند، که مبارزه طبقاتی در درون کشور، دقیقاً بر محور سیاست‌هایی است که حزب ما با همه توان و با استفاده از همه سنگرهای خود در اختیار داشته، در سال‌های پس از پیروزی انقلاب، برای پیشبرد و تحقق آنها مبارزه کرده و آنرا در میان مردم ترویج کرده‌است! طرح برنامه بجای توجه به مبارزه جاری و استفاده از همه امکانات در تقویت آن، در تداوم حضور مغنوی حزب ما در جامعه و بهره‌گیری از آن در جهت مقابله با عدم امکان فعالیت علنی در داخل کشور، همه اعتبار و نیروی مغنوی حزب ما را از پشت این سیاست‌ها و مطالبات زحمتکشان کنار کشیده و آنها را برنامه‌ای نه برای امروز و در جهت اثرگذاری بر مبارزه طبقاتی توده‌ها و تعمیق آن، بلکه برنامه‌ای برای آینده‌ای نامعلوم اعلام می‌کند. نتیجه چنین سیاستی چیزی نیست و نخواهد بود، جز جدا کردن خود از توده و توده از خود!

آخرین انتخابات میان دوره ای

همزمان با انتخابات ریاست جمهوری، در ۵ شهر ایران نیز انتخابات میان دوره‌ای برای مجلس پنجم برگزار شد. از جمله این شهرها، اصفهان بود، که انتخابات مرحله اول آن بدلیل شکست سخت کاندیداهای موقله اسلامی و روحانیت مبارز از سوی شورای نگهبان باطل اعلام شده بود. در این انتخابات جمعا ۸ نماینده جدید وارد مجلس شدند. پیروزی کاندیداهای ائتلاف خط امام، یعنی دکتر معین و خالقی در شهر اصفهان، به مفهوم مقابله مردم این شهر با شورای نگهبان ارزیابی شده‌است، چرا که این شورا با ابطال انتخابات مرحله اول، تمام کوشش خود را کرده بود، تا کاندیداهای مورد تائید مردم به مجلس راه نیابند. روزنامه سلام، درباره این انتخابات نوشت: «اگر چه تعداد نمایندگان منتخب در جریان انتخابات میان دوره‌ای دوم خرداد قابل توجه نیستند، اما جهت گیری رای دهندگان به سوی نامزدهای ائتلاف خط امام بویژه در اصفهان و اینکه آقای علی اکبر پرورش، نامزد اصلی تشکل‌های همسو (قائم مقام حزب موقله اسلامی) موفق به راهیابی به مجلس نشد، پدیده نادری است، که در فضای مجلس پنجم و انتخابات هیات رئیسه آن تاثیر گذار خواهد بود.»

در شهر رامهرمز نیز، طی انتخابات دوم خرداد، بهمنی از ائتلاف خط امام وارد مجلس شد. از میان دیگر انتخاب شدگان سه نفر مستقل و دو نفر کاندیدای تشکل‌های همسو (موقله اسلامی- روحانیت مبارز) بوده‌اند.